

آثار

فیلم «پایان کودکی»

امریکایی که با مستضعفان
مهربان نیست

برگرد به مملکت! این امریکایی نیست که برای خود امریکایی‌ها یا برای بعضی‌هاست. حرف من و تو با اون خداداده‌های خداداده خیلی فرق می‌کنه. امریکایی من و تو به امریکایی زشته! امریکایی تحقیر شنیدن و تحقیر شدن. امریکایی ظلم شنیدن! امریکایی من و تو، امریکایی خونه‌های این شکلیه! امریکایی کوچه‌هایی که از کوچه‌های دروازه‌غار تهران، کثیف‌تره. امریکایی من و تو غیر از اون امریکایی رنگی‌ایه که توی فیلما هست. [ادیالوگ دو جوان ایرانی در امریکادر فیلم پایان کودکی]

نادر طالب‌زاده حوالی سال‌های ۵۵ یعنی دو سال پیش از انقلاب به کشوری می‌اندیشد که به آن مهاجرت کرده است. کشوری که مدینه فاضله و آرزوی بسیاری است و در اوج قدرت خود در جهان به پیش می‌تازد و چیزی باقی نمانده تا قدرتمندترین رقیبش شوروی را از سر راه بردارد. کشوری که به‌رغم تمام این‌ها، برای فقیران، سیاهپوستان، مهاجران و هر گروهی که در دسته مستضعفان بگنجد، جای خوبی نیست.

طالب‌زاده حتی از یک فیلم آماتور به عنوان پروژه دانشجویی هم به عنوان فرصتی برای اندیشیدن و نمایاندن این تضاد بهره می‌برد. او در این فیلم داستان جوان دانشجویی را روایت می‌کند که به علت پایان دوران تحصیل و اجتناب در ترک خاک امریکا، دیپورت شده و پلیس مهاجرت ایالات متحده او را می‌گیرد. در این میان تمام تلاش این دانشجو، ماندن در خاک امریکاست.

او این فیلم را دکوپاژ و فیلمبرداری می‌کند اما کارگردانی‌اش را احمدرضا بهارلو برعهده دارد. کسی که بعدها به رادیو صدای امریکای فارسی پیوست و به عنوان برنامه‌ساز و گوینده و مدیر در آن مشغول به کار شد. طالب‌زاده اما آرمان‌های دوره دانشجویی‌اش را بعدها در خاک خودش در ایران جست‌وجو کرد. امریکایی او با توجه به متمول بودن خانواده‌اش می‌توانست امریکایی زشت و کثیف مهاجران معمولی طبقات فرودست نباشد اما صدای مظلوم بودن برای طالب‌زاده، جذابیت و حرمت بیشتری داشت.

مستند «واقعیت»

امریکایی که خبرنگاران
دروغگو ساخته‌اند

این تصویر همه چیز را می‌گوید! این تصویر از پرچم امریکا از درون سفارت ایالات متحده در تهران گرفته شده است که سه‌شنبه آن را نزدیک در سفارت آتش زده‌اند. برای ایرانی‌های تظاهرات‌کننده که آن را آتش زده‌اند، این کار نماد پیروزی محسوب می‌شود. صبح امروز تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران، سفارت امریکا را اشغال کردند. آنها می‌گویند «ما اشغالگر نیستیم بلکه اشغالگران را بیرون انداخته‌ایم». [بخشی از گزارش شبکه abc امریکادر مستند واقعیت]

طالب‌زاده هنوز چندان با اسلام و مفاهیم انقلاب اسلامی آشنا نشده و فقط امام را به عنوان کسی که سخنان قانع‌کننده‌ای دارد، تا حدودی شناخته است. اما پس از بازگشت به ایران، برایش پرواضح است که در جریان اشغال لانه جاسوسی، رسانه‌های امریکایی در حال اغراق و بزرگمایی هستند.

او که قبلاً با این رسانه‌ها کار کرده تصمیم می‌گیرد این «واقعیت» را به مردم نشان دهد. به سراغ خبرنگاران ارشد و مدیران سه شبکه abc، NBC و CBS می‌رود و از آنان می‌پرسد چرا این همه در بازتاب اخبار اغراق می‌کنند. جواب اکثر آنها این است که طبیعت خبر این است که آن را هیجان‌انگیزتر کنیم. طالب‌زاده اما می‌خواست تضاد گفت‌وگوهایی را که با آنان گرفته است با محتوایی که روی خروجی رسانه‌هایشان می‌فرستند، نشان دهد و این کار را با تدوین موازی میان این گزارش‌ها انجام داد.

اما به مذاق امریکایی‌ها خوش نیامد. ۱۰روز بعد شبانه و در غیاب طالب‌زاده به خوابگاه دانشجویی او رفتند و همه وسایلش را جمع کردند و بردند! استفان شارف، مدیر وقت دانشکده سینمای دانشگاه کلمبیا بعدها گفته بود که در تمام طول مدیریت ۲۰ساله‌اش هرگز ندیده بود که شبانه برای جمع کردن وسایل بی‌اهمیت یک دانشجو، وارد خوابگاه او شوند. همینجا بود که طالب‌زاده متوجه شد کار رسانه‌ای مؤثر، هرگز از سوی صاحبان قدرت در امریکا، بی‌جواب نخواهد ماند.

مستندسازی که
امریکا را لمس
کرد و با تغییر
آب‌وهوا، دست
از شناخت خود
نکشید

استکبارشناسی، امضای مستند

بیراه نیست اگر بگوییم نادر طالب‌زاده، نه از لحظه تولدش بلکه از مرحله آشنایی با مفهومی به نام امریکا آغاز شد. مفهومی که در ۱۶سالگی به گفته خود او با شیفتگی پیوند خورد اما چندی نگذشت که انقلاب اسلامی و مشاهدات مستقیم از چپستی این مفهوم، او را از این مرحله عبور داد و به نقطه دیگری رساند. عبارت «امریکاستیزی» شاید بار خوشایندی برای برخی نداشته باشد اما برای کسی که استکبار را لمس کند، قرار دادن مصداق امریکا در عبارت «استکبارستیزی» اصلاً کار دشواری نیست. طالب‌زاده از دوران آرمانگرایی جوانی

بوسنی
جاده‌ای برای
جهاد در راه خدا

مستند «خنجر و شقایق»

سال ساخت: ۱۳۷۱

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران تمام شد اما جنگ برای طالب‌زاده تمام نشد. روایت فتح هنوز با حضور آوینی کار می‌کرد و کسی نمی‌دانست زمان زیادی تا شهادت او باقی نمانده است. اما حالا جنگ حق علیه باطل در قلب اروپا علیه مسلمانان بوسنی و هرزگوین آغاز شده بود و ماهیت فراجغرافیایی انقلاب اسلامی اقتضا می‌کرد این بار رویان فتح دوربین‌هایشان را بردارند به بوسنی بروند. اما بوسنی یک جنگ کلاسیک شبیه جنگ ایران و عراق نبود. جنگی داخلی با پس‌زمینه‌های نژادی و دینی خانه به خانه و شهر به شهر را علیه یکدیگر ناامن کرده بود و فیلمبرداری و مستندسازی در چنین شرایطی، آن هم برای گروهی ایرانی نمی‌توانست موضوعی ساده باشد. طالب‌زاده ماجرای تصمیم‌گیری برای روایت جنگ بوسنی را این‌طور توضیح

می‌دهد: «خاطر من هست که همراه با دوستان در اتاق شهید آوینی بودیم و به ما خبر دادند که آقای جنتی همراه با هیأتی به بوسنی می‌روند. ما نیز اعلام آمادگی کردیم و در نهایت تصمیم گرفتیم که با یک کار رسانه‌ای و تولید فیلم، به این سفر برویم. قبل از این ماجرا، همراه با شهید آوینی یک مستند ۱۰ قسمتی به نام ساعت ۲۵ در امریکا ساخته بودیم که به اتمام رسیده بود. در سفری که به بوسنی داشتیم، به شهرهای مختلف آن رفتیم. خاطرم هست که در روزهای آخر یکی از دوستان پیشنهاد داد که اگر بتوانیم وارد محاصره گراژده بشویم، اتفاقات خوبی رخ می‌دهد، البته شاید هم اتفاقات بدی رخ می‌داد. جاده مرگ دقیقاً مسیر محاصره بود. در نهایت تصمیم گرفتیم که در منطقه بمانیم و قسمت دوم که بخش اصلی مستند بود، ساخته شد. این قسمت مربوط به جنگ بوسنی بود. این سفر برایمان بسیار خاطره‌انگیز بود. قبل از سفر تمام متن نوشته‌ها، تاریخ‌نگاری‌ها و نوشتن متن اصلی توسط سید مرتضی انجام شده بود و وقتی وارد بوسنی شدیم، در هنگام تصویربرداری دقیقاً می‌دانستیم که قرار است از چه چیزی تصویر بگیریم.»

«خنجر و شقایق» از همین جاساخته شد. لایه لای درختان کنار جاده‌هایی که همه بوی نسل‌کشی و گورهای دسته‌جمعی می‌دادند و طالب‌زاده می‌آموخت که این مسیر دیگر نمی‌تواند تنها به فیلمبرداری و مستندسازی ختم شود. این تنها یک حرفه نیست بلکه روایت انسانیت است. همین‌ها هم برای اهمیت و جنجالی بودن مستند «خنجر و شقایق» کافی بود. تنها مستندی که مستندسازان ایرانی دست‌کم در دو دهه اول انقلاب درباره

مستند «ساعت ۲۵»

امریکایی که طعمه صهیونیست‌ها شده است



مستند

اساساً نه از امریکا بلکه از سانحه تصادفی در محله بروکلین در سال ۱۹۹۱ آغاز می‌شود. یک راننده یهودی یک پسر بچه سیاهپوست را زیر گرفته و بشدت مجروح کرده است اما آمبولانس به جای آنکه پسر بچه را به بیمارستان بفرستد، راننده را از معرکه به در می‌برد و پسر بچه جاننش را از دست می‌دهد. از همین جا تظاهرات گسترده یهودیان در امریکا آغاز می‌شود و طالب‌زاده، دوربینش را برمی‌دارد و جسورانه به میان آنان می‌رود و تلاش می‌کند با پرسش و پاسخ‌ها نشان دهد که کدام لابی پر قدرت در حال انزگداری بر کانون‌های تصمیم‌سازی در امریکا هستند.

بین المللی برگزار شه تا اول امنیت و حق و حقوق اسرائیل به رسمیت شناخته بشه و بعد هم حق فلسطینی‌ها! [بخشی از یک سخنرانی در مستند ساعت ۲۵] مستند دو قسمتی «ساعت ۲۵» روایتی از نقش امریکا به عنوان مهم‌ترین پشتیبان سیاسی و اقتصادی اسرائیل در منطقه است. مستندی که مسأله نفوذ صهیونیسم در ساختارهای قدرت ایالات متحده را فراتر از نوعی حمایت دیپلماتیک ساده، جست‌وجو می‌کند و نشان می‌دهد عمق نفوذ یهودیان صهیونیست در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی امریکاست که معادلات را به سمت رژیم اشغالگر قدس و علیه ملت فلسطین تغییر می‌دهد. داستان مستند

حدود ۲۰ساله که ایالات متحده با سرسختی مانع پیشرفت هر نوع روند صلح در خاورمیانه و هر گونه راه بین اعراب و اسرائیل شده است. البته این موضوع علنی گفته نمی‌شود. برعکس گفته همیشه که ایالات متحده جریان صلح را مصرأ دنبال می‌کند. در اینجا باید برخی اصطلاحات دیپلماتیک جرج اورولی را دریابیم. روند صلح در امریکا یعنی هر آنچه دولت انجام می‌دهد. پس اگر دولت امریکایی می‌کنه جریان صلح رو بلوکه کنه، خود همین میشه روند صلح! این همین چیزیه که به روند صلح خاورمیانه مشهوره و در واقع همون چیزیه که هر ساله در سازمان ملل مطرح و سالی یکبار هم رای‌گیری میشه و درخواست می‌کنن تا یک کنفرانس